



# ۱۵ سال پس از آئنده آغاز سقوط نظامیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

مسعود بهنود

درست ۱۸ سال از آخرین باری که شادمانی، مردم سانتیاگو را تا صبح در خیابانها بیدار نگه داشت، می‌گذشت که یک بار دیگر سانتیاگو و همه شهرهای بزرگ و کوچک، شهرهای طبیعی باستانی - همچون ونیا دل مار - و شهرهای مصنوعی تازه‌ساز - همچون شوکی - گاماتا - تا صبح به پایکوبی و رقص بیدار بود. قهقهه‌هایی که پایانی نداشت، فریادهایی با تمام وجود. اکتبر ۱۹۷۰ آخرین باری بود که مردم شیلی، شادمانی کردند. شادمانی جوانان، دانشجویان و روشنفکران همراه با شادی معدنچیان مس و نیترات و دندان‌قروچه آمریکا و نمایندگانش - در هیأت سرمایه‌داران داخلی - در آن زمان با پیروزی جبهه متحد خلق، در زمانی که آمریکا تحت حکومت نیکسون، تندترین ادوار زندگی‌اش را می‌گذراند، سالوادور آلنده سوسیالیست در بغل گوش آمریکا، در یکی از حیاتی‌ترین مراکز تا مین مواد اولیه ماشین صنعتی غرب به حکومت می‌رسید. سه سال بعد، در یکی از نفرت‌انگیزترین توطئه‌های مشترک سیا و یکی از غولهای صنعتی آمریکا - ای. تی. تی - نظامیان بهره‌بری ژنرال پینوشه کودتایی را شکل دادند که طی آن آئنده گشته شد. ۱۵ سال خشونت و سرکوب پی‌آمد آن کودتا بود. تا هفته پیش که مردم شیلی بار دیگر فرصت یافتند تا با شرکت در یک همه پرسی، نفرت خود را از دوران پینوشه فریادکنند.



**\* در حالی که پینوشه و پاره ای منابع اطلاعاتی غرب تصور می کردند که پس از ۱۵ سال اصلاحات اقتصادی مردم را متمایل به دیکتاتوری نظامیان کرده است، نتیجه همه پرسی، پایان کار "خونتا" را نوید داد.**

گویی قرار بود باعث عبرت تمامی آمریکایی لاتین شود. چپها که در آخرین ماههای حکومت آئنده، به انواع وسایل علیه او می کوشیدند و اعتصابها را سازمان می دادند، اولین قربانیان "خونتا" نبودند، پینوشه اول به جان روشنفکران و هنرمندان استقلال طلب و ملی افتاد. پس از آن چپها را هدف گرفت. هزاران گزارش، روایت، داستان، فیلم از زندانهای جمعی "خونتا"ی پینوشه باقی است که با وجود بی میلی مطبوعات آمریکا، در سراسر جهان پخش شد. چنان بود که در دوران قدرت دیکتاتوریهایی سوموزا، مارکوس، هایلده سلاسی، شاه، سرهنگان یونان، فرانکو و سالازار، حکومت پینوشه، در راس فهرست سازمانهای طرفدار حقوق بشر بود، در سرزمینی که با حکومت آئنده، هزاران گل در حیظه فرهنگ رویداده بود و سر حلقه آن - نرورا - در همان سال نخست (۱۹۷۵) موفق به دریافت جایزه نوبل شد. ناگهان همه چیز بیخ زد. گلهای شعر و ترانه خشکید. خشکیدنی که ۱۵ سال دوام آورد.

**امروز و فردا**

از یک سال پیش، تحت تاثیر روند کلی جریانهای جهانی، و شاید مهمتر از

بخنکد. با راستها و چپها درحالی که احزاب راست، با کمک سرمایه داران صدمه دیده ای که اموالشان مصادره شده یا در معرض آن بود، با برنامه ریزی آمریکا هر روز ساز تازه ای علیه حکومت کوک می کردند، چپها نیز فشار خریدکننده ای بر آئنده وارد می آوردند. همان داستان که ۲۰ سال قبل از آن بر سر مصدق در ایران آمده بود. و این تنها وجه شباهت آئنده و مصدق نبود.

برنامه ای که پس از تحریمهای اقتصادی، توسط سیا برای سقوط آئنده تدارک دیده شد "تحریک نظامیان" بود. هر چه روزها گذشت درگیری آئنده با مجلس، چپها، و گروههایی که به اعتصاب و شورش تحریک می شدند، بیشتر شد. او احساس می کرد ناگزیر است که امتیازاتی به نظامیان بدهد و از آنها در کارهای اجرایی بیشتر استفاده کند. چیزی که مطلوب آمریکا بود. شرایط به نظر می رسید آماده کودتاست، اما مقاومت ژنرال اشنایدر فرمانده نیروهای مسلح کشور، کار را خراب و کودتاها علیه آئنده را خنثی کرد. درست فردای روزی که ژنرال اشنایدر در برابر مردم اعلام کرد که "ارتش پشت سر دولت قانونی قرار دارد." بنا به تصریح ویلیام کولبی، "به دستور سیا ربوده شد و با چند گلوله به قتل رسید.

در روزهای بعد آئنده ناگزیر از دادن امتیازاتی به نظامیان شد. از آن حمله وارد کردن فرماندهان نیروهای مسلح در کابینه و قراردادن ژنرال پراپس فرمانده آنها در نقش وزیر کشور و معاون ریاست جمهوری، این ژنرال که قرار بود همان نقش سرلشکر زاهدی را در کابینه مصدق ایفا کند، در اولین توطئه کودتایش شکست خورد. (بعد از کودتای نظامی از شبلی فرار کرد و در بوئنوس آیرس توسط عوامل پینوشه به قتل رسید). جانشین پرایس یک ژنرال بی سرو صدا حجالشی و فروتن بود که فقط خودنمایی بسیار داشت و از فنون نظامی گری بی خبر بود و به لباسهای پررنگ و برق علاقه مند. این یکی، نقش تاریخی زاهدی را به خوبی ایفا کرد و پس از به دست گرفتن وزارت کشور و معاونت رییس جمهوری، در سومین سالروز ریاست جمهوری دست به کودتایی زد که چند روز بعد به نتیجه رسید و آن موقعی بود که آئنده مقاومت می کرد و نیروی هوایی به دستور پینوشه کاخ او را می کوبید. آخرین عکسی که از آئنده باقی مانده او را با کلاه خود سرپازی و مسلسل به دست نشان می دهد که به دفاع کاخ "مونه وا" مشغول است.

با مرگ آئنده، رژیم چندان سخت و کشنده و سرکوبگر در شبلی بر سر کار آمد که

در ۱۹۶۴، سالهایی که جهانیان، به پیروی از مردم قاره آمریکا چشمه کاسترو دوخته بودند. "ادوارد دوفری" بر رقیب سالوادور آئنده پیروز شد که این شکستی برای کاسترو و چه گوارا بود. چنان که در همان سال در بولیوی یک کودتای نظامی بر حکومت ملی گرای بازاستتسورو خاتمه داد. اما هیچ کس را تصور آن نبود که در انتخابات ۵ سال بعد، از همان صندوقها، علیرغم تهدیدهای نیکسون، همان آئنده که معتقد به مبارزه پارلمانی بود، از اتحاد نیروهای میانه و چپ ۳۴ درصد آرا را به دست می آورد. و با وجود پیغام خوشونت آمیز ماموران سیا و سفارت آمریکا به نمایندگان مجلس، آنها ناگزیر می شوند که نفر اول انتخابات یعنی آئنده را به ریاست کشور برگزینند.

از آن پس حوادث عجیب و عبرت آموزی بی دربی رخ داد. آئنده که در سال ۱۹۶۶ سازمان همبستگی کشورهای امریکای لاتین را پیشنهاد داده بود، و در همان زمان در هاوانا طی نطقی از مبارزه مسلحانه، به عنوان تاکتیکی برای مبارزه با سلطه حویسی و امیرالیسم سخن رانده و بعداً "با کمونیستها ائتلاف کرده بود، در انتخاباتی پیروز شد که بنا به تصریح ریچارد نیکسون در کتاب خاطراتش "سیا چهار میلیون دلار برای مخالفان او خرج کرده بود."

از همان نخست، امریکا رهبری مبارزه علیه آئنده را در دست گرفت. برنامه اول روی مجلس پیاده شد که می بایست چون هیچ کدام از نامزدها اکثریت مطلق را به دست نیاورده بودند، یکی - و معمولاً دارنده بیشترین آراء - را انتخاب کند. سیا، نمایندگان را زیر فشار گذاشت، از سوی دیگر آلساندری نامزد دست راستیها آماده شد که با استعفای خود، راه را بر انتخاب مجدد "فرای" رییس جمهوری قبلی که مطابق قانون نمی توانست دوباره انتخاب شود، هموار کند. اما این ترفند به نتیجه نرسید. مجلس در ۲۴ اکتبر با ۱۵۳ رای موافق در مقابل ۳۵ رای مخالف و ۷ رای ممتنع آئنده را انتخاب کرد و جشن و شادمانی در سراسر کشور برپا شد.

برنامه دوم مبارزه ای تبلیغاتی بود که علیه آئنده، در سراسر جهان آغاز شد که نتیجه فوری آن قرار میلیونها سرمایه و هزاران نفر از کشور - بطور طبیعی به سوی امریکا - شد.

برنامه سوم رامبارزه ای اقتصادی با حکومت آئنده تشکیل می داد که در طول سه سال، هر روز بیش از پیش به موفقیت انجامید. به ویژه آن که آئنده مجبور بود در دو جبهه

همه پیرو امواجی که از اثر تحولات فضای باز سیاسی گورباچف در جهان برپا شده است، دستگاه حاکمه آمریکا مترصد دوباره سازی چهرهٔ جهانی خود شده است. چهره‌ای که از چند ناحیه زخمهای آشکاری خورده است.

زیرتاثیر این امواج، پینوشه که احساس می‌کرد - و بعضی گزارشها نشان می‌داد که پاره‌ای از منابع اطلاعاتی غرب هم با او همداستان بودند - که از اثر اجرای اصلاحات اقتصادی ۵ سال اخیر، و رونقی نسبی که در کار ایجاد شغل و رشد صنعتی شیلی به دست آمده، طرفدارانی در میان مردم دارد، آمادگی خود را اعلام داشت تا در یک همه‌پرسی سرنوشت حکومت "خونتا" را از مردم ببرد. بلافاصله پس از این اعلام، دهها حزب و گروه سیاسی منحل شده در شیلی، فعالیت‌هایی از سر گرفتند. جنب و جوشی در همه افتاد. زندانیهای آزاد شدند، و آخرین بخش این اقدامات وقتی صورت گرفت که بیوه ۷۱ ساله آینده، پس از ۱۵ سال تبعید همراه دو دختر خود به سانتیاگو بازگشت. حکومت پینوشه، براساس قولی که به مقامات آمریکایی داده بود، مانعی در راه ورود خانم آینده فراهم نیآورد، گرچه آن زن نیز تلاشی برای تبدیل شدن به خانم اکتیو - یا مثال قبلی آشنای آمریکای لاتین: اوا پرون از خود نشان

نداد.

پس از آن، همه‌پرسی با نظارت بین‌المللی مقامات نظامی آغاز شد. درست ۱۸ سال پس از روزهای پرهیجان اکتبر ۱۹۷۰ که آلتنده را به قدرت رساند، بار دیگر جنب و جوشی در مردم افتاد. اعلام نتایج اولین روز رأی‌گیری، نشان از آزمایشی داشت که حکومت نظامیان قصد داشت با آن میزان تحمل آمریکاییان برای دخالت آنها در صندوقها و نتایج آرا را دریابد، اما با واکنش تند آمریکاییان، ناگزیر شدند که اعلام دارند که بیش از ۵۰ درصد مردم، در پاسخ به دعوت گروه‌های سیاسی لغت خود از حکومت نظامیان را اظهار دست‌نهند.

این خبر را دارو دسته جمهوریخواهان، برای اثر گذاشتن بر روی انتخابات آینده آمریکا لازم دارند. در حقیقت، فرصت تازه را انتخابات غول‌قاره، برای مردم شیلی به وجود آورده است. با سرگزاری آن انتخابات، و پیروزی تقریباً "حتمی جورج بوش معاون ریگان، این ترموجات سیاسی و حوادث روز خواهد بود که سرنوشت حکومت در شیلی را تعیین خواهد کرد. بیداست اگر در روزهای آینده، مردم به حرکت آمده شیلی تمایل خود را به یک کاندیدای میانه‌رو - در حد خانم اکتیو - نشان دهند، در آن صورت آمریکا به آنها امکان خواهد داد که حتماً

تا پایان دوره قانونی بقیه شده - بهار ۱۹۹۰ - نیز پینوشه را تحمل نکنند. اما اگر "الترناتیو" یک جریان تمایل به چپ، با تمایلاتی مبنی بر ملی کردن صنایع مس و نیترات در صحنه باشد، می‌توان تصور کرد که ماموریت "خونتا" هنوز پایان یافته تلقی نمی‌شود. البته در آن صورت نیز باز این پینوشه نیست که قدرت را در دست خواهد داشت، بلکه جای خود را به یک نظامی - یا یک غیر نظامی منتخب نظامیان - خواهد سپرد که به اندازه پینوشه یادآور خدعه و توطئه "سا" نباشد.

آنچه برای طرف‌های سیاسی و نقشه‌های جامع مربوط به کشورهای جهان سوم - در عمل فقیر ولی در واقع ثروتمند - و توطئه‌های دستگاه‌های امنیتی و ضد امنیتی قدرتهای جهانی، به یاد آوردنی است، نکته‌ایست که در حرکت چند ماه اخیر مردم شیلی وجود دارد. آنها، با گذشت ۱۵ سال از روزی که بمب‌های آمریکایی بر قصر ریاست جمهوری منتخب مردم شیلی فروریخته شد، او را از یاد نبرده‌اند. نسلی رفته است. در خیابانها کسانی فریاد می‌زنند که در دوران آلتنده یا نبودند یا نوزادی بودند، اما همانها، به محض آن که محال یافتند، با فریادهای خود ثابت کردند که قهرمانان نشان را پاس می‌دارند.

## شیلی

### از سرخپوستان تا ...

آنها که قصه‌های "مارکز" را خوانده‌اند یا از هزارتوهای "بورخس" عبور کرده‌اند، در ذهن خود می‌توانند سرزمینی پر از عجایب را در نظر آورند که بیشتر به وهم می‌ماند تا واقعیت. آنها هم یک واقعیت بی‌تردید جغرافیایی، سرزمینی که به تنهایی راز و رمزهای تمامی آمریکای لاتین را یکجا دارد. ۴۵۰ سال پیش "الماگرو"، رقیب اسپانیایی فرانسسکو پیزارو فاتح امپراتوری اینکاها با ۵۰۰ افسر اسپانیایی و ۱۵ هزار سرخپوست احیر شده کوشید تا از حبال آند بگذرد و به کنار اقیانوس آرام برسد. نقشی که از این لشکرکشی در تاریخ مانده هزارحسد بخیزده در کنار اسپانی بخیزده است. شش ماه بعد از این شکست، اسپانیایی‌ها توانستند از آن کوهها بگذرند و شهری را در "آن سردنیا" (پدرودی والدیوا) بسازند که امروز سانتیاگو نام دارد و پایتخت شیلی است.

سرخپوستان هفده سال در آن سر دنیا

مقاومت کردند. در حالی که همین اسپانیایی‌ها برای گرفتن مکزیک فقط ۲ سال وقت گذاشتند. آنها قوم "ازوکالو" بودند که اینک با نژادهای دیگر مخلوط شده‌اند، و تنها در مواقعی که شادمانی اتفاق می‌افتد، در سرودها و فریادها و کوبیدن بر طاس و پشت و ماهی‌تایه زنده می‌شوند. مانند روزی که آن آزادبخواه سوسیالیست - سالوادور آلند - به قدرت رسید، در اکتبر ۱۹۷۰.

در ابتدا، هیچ نشانه‌ای وجود نداشت که به اسپانیاییهای فاتح ثابت کند که در این باریکه راه به طول ۳۰۰۰ کیلومتر و به عرض - گاه ۱۰۰ کیلومتر، خشک و داغ و مارپرورد، روزی سرزمینی به وجود خواهد آمد.

همین معجزه جغرافیایی در قرن نوزده، شیلی را به استقلال رساند. گرم شهادت و غیرت مردمان آن هم افزون بر آن بود. پیوستگی صحرای خشک با کوههای پر برفی که گویی به نظاره اقیانوس کبیر ایستاده است، تنها نه در گورستانهای باستانی سرخپوستان "ماچویجو"، سنگ چخماقهای آروکان - همان منطقه‌ای که نرودا روزگاری بر بلندی آن ایستاده تا عزت و ذلت سرخپوستان را نظاره کند - بلکه در تمامی اجزای این سرزمین

دیدنی است. کافی است بگوییم که در ۴۵۰ سال گذشته تاریخ ۳۱۱ زلزله بزرگ ثبت کرده که ۲۲ تای آن در سانتیاگو رخ داده، زمین ناپایدار و فیلسوف پرور که عرفان سرخپوستی ویژه‌ای را در خود شکل داده است. اینها جز آن آتش‌فشانهایی است که در روزبخصوص که شراب کوهپایه‌ها به عمل می‌آید، خروش می‌کند، و جز پس از خواندن دسته‌جمعی یک سرود سرخپوستی که آسمان و زمین را از خنجر سرخپوستان اینکا می‌ترساند، آرام نمی‌گیرد.

این وضعیت عجیب جغرافیایی و آنهمه حکایات افسانه مانند تاریخی که تاریخ - نگارانش را تبدیل به خیالپردازان برآوازه‌ای می‌کند، تاریخ جدید سیاسی شیلی را از دیگر کشورهای قاره کودتاخیز آمریکا جدا کرده است. از آنهمه کودتا که گاه هر ساله در پرو، پاراگوئه، آرژانتین و... رخ داده در شیلی خبری نبوده است. دو دیکتاتوری ژنرال اوهیجنس و ژنرال فره‌بره از ۱۸۳۰ یک قرن این کشور را پوشانده است. از آن پس نیز جدال بین دمکرات مسیحی‌ها، راست‌های طرفدار آمریکا و چپ‌ها، شکل‌دهنده تاریخ معاصر شیلی بوده است.